

تنبيه الامة و تنزيه الملة

يا

حکومت

از نظر اسلام

تأليف حضرت آيت الله علامه مرحوم

آقا شيخ محمد حسين نائيني

بضميمه مقدمه و پا صفحه و توضيحات

بقلم

سيد محمود طالقاني

0243

6th printing-

Shahrivar 1355 / 1960

Tehran: Shirkat-i Sihami Intshar.

نجاها که غلط بنظر آمده و گاهی بجای حروف عاطف بی دربی، علامت
ظف گذارده شده، با اینحال خوانندگان نباید کتاب را مانند دیگر کتاب
ای فارسی بدانند، می باید با دقت بیشتری بخوانند و خلاصه و توضیحات
ا در نظر آرند تا مطلب هر فصلی بخوبی مفهوم گردد.

گرچه برای اثبات مشروعیت مشروطه نوشته شده، ولی اهمیت
بیشتر آن بدست دادن اصول سیاسی و اجتماعی اسلام و نقشه و هدف کلی
حکومت اسلامی است،

امید است پیشوایان بیدار دینی و مسلمانان غیرتمند بوسیله دقت
توجه بمطالب کتاب و چشم گشودن بوضع ملت مسلمان با وحدت نظر
برای اصلاح و نجات مسلمانان بجنبند و بیش از این به بیچارگی و ذلت
مسلمانان بدست مستی اوباش هوسران و آلت بازی دیگران راضی نشوند.
ز خداوند توفیق و سعادت همه مسلمانان را می طلیم.

ذی قعدة ۱۳۲۴، تیر ۳۴ - سید محدود طالقانی

فهرست کتاب

۶ - ۴۲	مقدمه: حقیقت استبداد، مشروطیت، قانون اساسی، مجلس شورای، حریت، مساوات،
۴۲ - ۴۶	فصل اول، اساس و حقیقت سلطنت، انحراف از وضع اولی،
۴۶ - ۵۰	فصل دوم، آیا تعدد سلطه در عصر نبوت امام واجب است؟
۵۱ - ۶۱	فصل سوم، آیا مشروطیت برای تعدد کانی ویراشکالت؟
۶۱ - ۸۵	فصل چهارم، شیبات و اشکالاتیکه در پایه تاسیس مشروطیت شده و جواب آن،
۸۶ - ۱۰۴	فصل پنجم، صحت و مشروعیت مذاخه و نظر نایندگان و وظیفه ملی و شرایط آنان،

خانه مشغول پرد و مقصداست:

۱۰۵ - ۱۴۲

اول، در بیان نوای نگهبان استبداد،
دوم، چاره و علاج نوای استبداد،

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی اشرف الاولین
والاخرین و خاتم الانبیاء والمرسلین محمد و اله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین.

و بعد: مطالعین بر تواریخ عالم دانسته اند که ملل مسیحیه و
اروپائیان قبل از جنگ صلیب چنانچه از تمام شعب حکمت علمیه بی نصیب
بودند همین قسم از علوم تمدنی و حکمت عملیه و احکام سیاسیه هم،
یا بواسطه عدم تشریح آنها در شرایع سابقه و یا از روی تحریف کتب
سمایه و دردست نبودن آنها بی بهره بودند، بعد از آن واقعه عظیمه
عدم فوزشان را بمقصد عدم تمدن و بی علمی خود مستند دانستند، علاج این
ام الامراض را اهم مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طالب بر آمدند. (۱)

(۱) جنبش علمی و صنعتی اروپا پس از نهضت و تحول اجتماعی بدیده
آمد، زیرا در زمینه اجتماع صالح و آزاد است که بذرهای عقول رشد
مینماید و استعدادها بشمر میرسد و بهره افکار دردست رس قرار میکرد،
اروپا آهسته قرون تاریک را می بیسود، دستگاههای سلاطین و حکومتهای
مطلقه و کنائس مسیحیت خیمه تاریکی بر سراسر اروپا زده بود، این جهش
تاریخی از کجا و بچه علت بود؟ مغرب زمین در جهل و بی خبری بسر میرد
که ناگهان در کنارهای آفاق شرقی خود رشته هائی نورانی از افکار و
اصول قوانین آزادی بخش را نگرست، کم کم چشم گشود، و از این
رشته های نور خود را بسر رشته رساند، پس از آن برخواست، قیام نمود، برافزاد

اصول تمدن و سیاست اسلامی را از کتاب و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام و غیرها اخذ و در تواریخ سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و قصور عقل نوع بشر را از وصول بآن اصول و استناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله و کمتر از نصف

→ بارهای سنگین قدرت های نامحدود را زیر پا گذارد، پرده های اوهام کنائس را درید!! این ادعائی نیست که روی غرور و عصییت باشد، سیر تاریخ و علل آن شاهد این حقیقت است، نخستین مردمیکه چشم گشودند و چشم دیگران را باز نمودند گواهی میدهند -

- ژان ژاک روسو - مرد تحول و انقلاب فکری میگوید: عظمت دروغین یا عناوین ظاهری ممکنست مردم را فریب داده رابطه موقتی بین آنها ایجاد نماید لکن فقط عقل و حکمت میتواند این رابطه را برقرار نگاهدارد قوانین یهود که هنوز باقیست و شریعت فرزند اسماعیل (پیغمبر اسلام ص) که ازده قرن پیش بر تمام مردم حکم فرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آنرا تدوین نموده اند حکایت میکنند، فلاسفه خود پسند و متدینین متعصب و لجاج، این مردان بزرگ را حقه بازانی خوش طالع میدانند، ولی مردان سیاسی واقعی در تشکیلات ایشان فریجه بزرگی رامی بینند که موجد مؤسسات بادوام است. نقل از کتاب قراردادهای اجتماعی ص ۱۱۰ فصل قانون، ترجمه زیرک زاده - تمام مردان متفکر در اصول قوانین آزادی بخش و کسانی که ارتباط جریان تاریخ توجه دارند باین حقیقت اعتراف دارند، ناروشن فکران و فیلسوف مآبان وطنی چه بگویند!!

خلاصه آنکه نخست در غرب حرکت اجتماعی و آزادی قانون شروع شد آنگاه عقول بعلم و صنعت بار آور گردید، ولی در سرزمین شرق و اسلامی در هر گوشه و کنار دزدان و راهزنان بوسیله انتساب با ایل و عشیره و دست بندی، قدرتی بر پا نمودند و کوس لمن الملکی زدند و مردمی مانند خود را در لباس دین پوشاندند، آنها بدزدی و غارت اموال و اعراض مسلمانان سر -

←

قرن اول را بمتابعت و پیروی آن اقرار کردند، لکن حسن ممارست و مزاولت وجودت استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر قهقرائی و گرفتاری اسلامیان بذل رقیت و اسارت طواغیت امت و معرضین از کتاب و سنت مآل امر طرفین را باین نتیجه مشهود و حالت حالیه منتهی ساخت حتی مبادی تاریخیه سابقه هم تدریجاً فراموش و تمکین نفوس ایبه مسلمین را از چنین اسارت و رقیت و حشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند و از این رو احکامش را با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیاست منافی و با ضرورت عقل مستقل مخالف و مسلمانان را اساس خرابیها شمردند. تا در این جزء زمان که بحمدالله تعالی و حسن تأییده دوره سیر قبقرائیه مسلمین بآخرین نقطه منتهی، و اسارت در تحت ارادات شهوانیه جائزین را نوبت منقضى و رقیت منحوسه ملعونه را عمر بیابان رسید، عموم اسلامیان بحسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آمین خود با

→ گرم شدند، ایشان آیات و احادیث در باره آنها تلاوت نمودند، خلاصه همان بساط کسری و قیصر که اسلام برجید، همان دستگاه قروق وسطی را که غرب منهدم ساخت، بنام دین و پشت سنگردین تجدید نمودند در نتیجه اصول مدنی و قانونی و سیاسی اسلام در میان اوراق کتب دفن گردید، استقلال و شخصیت از مسلمانان سلب شد، ذلت و عبودیت طبعت ثانوی گردید، و حس بعزت و استقلال از میان رفت و اکثریت مسلمانان از حقون حقه خود بیخبر ماندند، مردمیکه در چنین محیطی بسر میبرند غیر از وضع موجود تصور نمی نمایند، گمان میکنند آنها برای عبودیت و اطاعت قدرتمندان آفریده شده و قدرتمندان برای معبودیت و فرمانروائی، اینگونه روحیه مبده تمام بیماریهای فکری و اقتصادی و اخلاقیست چنانچه نویسنده عالیمقام بآن اشاره فرموده.

خبر و آزادی خدا دادی خود را از ذلّ رقیّت فراعنه امت برخوردارده بحقوق مشروعه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طوق بندگی جباریه و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندر و از دریاهاى آتش نیندیشیده ریختن خونهای طیبه خود را در طریق این مقصد از اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایثار در خون خود غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام که فرمود : **تفوس اّیه من ان توفّر طاعة اللّام علی مصارع الکرام (۱)** اقتباس کردند. صدور احکام حجج اسلام نجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب آن بقوای مشیخه اسلامیة اسلامبول که مرجع اهل سنت اند ، برای برائت ساحت مقدس دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضرورت عقل مستقل، حجتی شد ظاهر و لسان عیب جو یانرا مقطوع ساخت لکن دسته گران آدمی خوار ایران چون برای ابقاء شجره خبیثه ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب و اموال مسلمین وسیله و دست آویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند ، لهذا نسبت ملعونه فرعونیه که : **اخاف ان یدلّ دینکم (۲)** گفت ، از این اسم بی مسمی

(۱) قسمتی از خطبه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه است در روز عاشورا که قسمت دیگر و ترجمه آن خواهد آمد .

(۲) وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه انی اخاف ان یدلّ دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد ، آیه ۲۸ سوره مؤمن - ترجمه : فرعون گفت مرا واگذارید و مانع نشوید تا موسی را بکشم ، او هم پروردگار خود را بخواند و از او کمک جوید ، من نگرانم از اینکه دین شمارا تغییر دهد و با در زمین فساد پدید آورد.

فرعون برای کشتن موسی بسلاح حفظ دین و مصالح غایبه تمسک می جست و موسی را مبدل دین و مغل معرفی مینمود !!

و لفظ خالی از سی رفع یدنکرده با فراعنه ایران همدست و کردند آنچه کردند!! شنائع همدضاک و چنگیز را تجدید و دینداریش خواندند، و سلب فعالیت مایشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل و نحو ذلك از صفات خاصه الهیه عزاسمه را از جابرین ، با اسلامیت منافی شمردند ، و از آلوده ساختن شرع قوم بچنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده در مجمع مسیحیان عیب جو، بدان اعلان و چنین ظلمی را بساحت مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها ، بلکه بذات اقدس احدیت تعالی شانه ، مستبدانه روا داشتند ، درجه ظلم و استبداد را باین مقام منتهی و ظلم بخالق را وسیله ظلم بمخلوق قرار دادند ، **صدق الله العظیم و کذلک یقول : ثم کان عاقبة الذین اساقوا السوء ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یتستزون (۱)**

و چون بمقتضای حدیث صحیح : **اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه و الا فعلیه لعنة الله (۲)** ، سکوت از چنین زندگه و الحاد و لعب بدین مبیین و عدم انتصار شریعت مقدسه در دفع این ضیم و ظلم بین ، خلاف تکلیف بلکه مساعدت و اعانتی در این ظلم است لهذا این اقل خدام شرع انور در مقام ادای تکلیف و قیام باین خدمت بر آمده لازم دانست مخالفت این زندگه و الحاد را با ضرورت دین اسلام آشکار سازد امید که بعون الله تعالی و حسن تأییده بدرجه قبول فائز و موجب سقوط

(۱) - سپس پایان کار کسانی که بیدی اصرار می نمایند اینست که آیات خدا را تکذیب می نمایند و بآنها استهزاء میکنند.

(۲) آنگاه که بافته ها و ساخته هائی بنام دین ظاهر گردید بر عالم دین و اوجیست که حقیقت را آشکار نماید و آنچه میدانند بگوید ، اگر چنین نکنند ، لعنت خدا بر او است !!

از سایرین گردد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه ائب و هو
المستند للصواب.

چون وضع رساله برای تنبیه امت بشروریات شریعت و تنزیه ملت
از این زندگه و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامه و تنزیه الملة
نهاده و مقاصدش را در طی يك مقدمه، و رسم پنج فصل و خاتمه ایراد
می نمایم.

اما مقدمه در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت،
و تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریت
و مساوات است.

بدانکه این معنی نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلاء عالم بر آن منفقند
که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر متوقف بر سلطنت و سیاستی
است خواه قائم بشخص واحد باشد یا بهیئت جمعیه و چه آنکه تصدی آن
بحق باشد یا اغتصاب؛ بقهر باشد یا بوراوت یا بانتخاب، همین طور بالضرورة
معلوم است که حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی هم چه آنکه راجع
بامتیازات دینی باشد یا وطنیه منوط بقیام امارتشان است بنوع خودشان (۱)
و الاجزات امتیازیه و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف و استقلال وطن و
قومیتشان بکلی نیست و نابود خواهد بود هر چند باعلی مدارج ثروت و
مکت و آبادانی و ترقی مملکت نائل شوند از این جهت است که در شریعت

(۱) قوام اجتماع وابسته بحکومت است، حکومت هر چه بیشتر متکی
بافکار و اخلاق و معتقدات عمومی باشد، قدرت و دوام آن بیشتر است، اگر
نوع حکومت بانوعیات مردم در جهت مخالف بود قابل دوام نیست و موجب
انقلاب و طوفانهای اجتماعی خواهد شد، چه بسا! افعی دیوانه انقلاب اجتماع
خود را میگذرد و نابود مینماید،

مطهره حفظ بیضه اسلام را اهم جمیع تکالیف و سلطنت اسلامیه را از وظائف
و شئون امامت مقرر فرموده اند (تفصیل مطلب مو کول بمباحث امامت و
خارج از این مبحث است) و اضحست که تمام جهات راجعه بتوقف نظام عالم
باصل سلطنت و توقف حفظ شرف و قومیت هر قومی بامارت نوع خودشان
منتهی بدواصل است:

- ۱- حفظ نظامات داخله مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن
هردی حقی بحق خود و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت بعضهم علی بعض
الی غیر ذاک از وظایف نوعیه راجعه بمصالح داخلیه مملکت و ملت.
- ۲- تحفظ از مداخله اجانب و تجذر از حیل معموله در اینباب و
تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذک، این معنی را در لسان متشرعین
حفظ بیضه اسلام و سایر ملل حفظ و وطنش خوانند و احکامیه که در شریعت
مطهره برای اقامه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسیه و تمدنی و جزء
دوم از حکمت عملیه (۱) دانند. شدت اهتمام عظماء از سلاطین متقدمین

(۱) حکماء حکمت را تقسیم می نمایند بحکمت نظری و حکمت عملی،
حکمت نظری دریافت هائیت که خود مقصود و موجب کمال روحی و فکر است،
حکمت عملی آنستکه وسیله عمل و تنظیم امور است، حکمت عملی را بسه جزء
تقسیم نموده اند، ۱- تهذیب نفس که علم اخلاقش گویند ۲- اداره اجتماع
که سیاست المدنش خوانند ۳- تنظیم عامله که تدبیر المنزل نامیده میشود، سیاست
المدن که جزء دوم حکمت عملیه است ناظر بدو جهت و مبتنی بدواصل است: یکی
انتظام داخل و ایجاد حسن روابط میان افراد و طبقات، دیگر حفظ از تعدی و مداخله
بیگانگان بوسیله تدبیر و ایجاد استحکامات دفاعی، ظاهره حیات در موجودات
زنده، قدرت نگاهداری اجزاء و تقسیم عادلانه مواد غذاء نسبت بداخل،
و تهیه وسائل دفاع در برابر عوامل فساد و مزاحمت، نسبت بخارج است، اجتماع
هم هر چه قدرت تحفظ و تدافع در آن بیشتر باشد زنده تر است و معنای

فرس و روم در انتخاب حکماء کاملین در علم و عمل برای وزارت و تصدی و قبول آنان هم با کمال تورع از ترفع قاه انه از این جهت بوده، بلکه ابتدای جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیه چه از انبیاء علیهم السلام بوده و یا از حکماء همه برای اقامه این وظایف و تمشیت این امور بوده، در شریعت مطهره هم با تکمیل نواقص و بیان شرائط و قیود آن بر همین وجه مفرد فرموده اند:

کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت باعتبار انحصار آن در تملیکیه یا ولایتیه بودن و شق ثالث نداشتن بر یکی از دو وجه متصور تواند بود.

اول آنکه مانند آحاد مالکین نسبت باموال شخصی خود با مملکت و اهلش معامله فرماید مملکت را بما فیها مال خود انگارد و اهلش را مانند عیید و آماء، بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد، هر که را باین غرض وافی و در مقام تحصیلش فانی دید مقربش کند و هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خودش پنداشته تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سکنش دهد و یا گرگان خونخواره را بریختن خونش تهریش و بنهب و غارت اموالش و دارشان نماید و هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا بچپاولچیان اطرافیش بخشد، هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند

حیات اجتماعی جز این نیست، و قدرت بقاء و ابسته بقدرت حیات است، کمیت افراد و کیفیت ظاهری اثری در بقاء و فناء ندارد؛ قرآن کریم در آخر سوره شریفه فتح اشاره بهمین حقیقت می نماید، گویا رمز فتح را بیان میکند: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالالله شهیداً محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم ...

و در تمام مملکت بهر تصرفی مختار و خراج راهم از قبیل مال الاجاره و حق الارض ملک شخصی خود و برای استیفاء در مصالح و اغراض شخصی خود مصروف دارد، و اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت به مزارع و مستغلاتشان منوط باراده و میل خودش باشد اگر خواهد نگهداری و اگر خواهد باندک چابلوسی بحریرف بخشد و یا برای تهیه مصارف اسفار لهویه و خوشگذرانی بفرشد و یا رهن گذارد، حتی دست درازی بناموس راهم اگر خواهد ترخیص و بی ناموسی خود را بر ملاء سازد و بازم با قدسیت و نحوها از صفات احدیت عز اسمه خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدت کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند لایستل عما یفعل وهم یستلون!!؟

این قسم از سلطنت را چون دل بخواهانه و ارباب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصیت خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطانست لهذا تملکیه و استبدادیه گویند و استبدادیه و اعتسافیه و تسلطیه و تحکیمیه هم خوانند و جهت تسمیه و مناسبت اسماء مذکوره هم با مسمی ظاهر است (۱) صاحب

(۱) تملکیه از آن جهت است که موجودیت مادی و معنوی ملت را بملک فرد درمی آورد، استبدادیه از آن جهت است که قوای متفرق که باید تقسیم شود بدست فرد قرار میگیرد، یا آنکه ایجاد تفرقه و پراکندگی می نماید، چه از ماده، بدست که بمعنای تفرقه و پراکندگی، و از سنگینی و برکوشتی فراخ راه رفتن، میباشد، استبدادیه است، زیرا بندگان خدا را ببندگی بنده سوق میدهد و باطاعت کور کورانه و اذاری میسازد. اعتساف: تصرف بقهر و غلبه، و بدون تدبیر و حکمت، انحراف از راه و عدالت، راه روی و سرگردانی در تاریکی شب، سرگردانی در بیابان قفر بدون پی جومی راه است، در این حکومتها تمام این آثار و اوضاع شوم مشهود است،

اینچنین سلطنت را حاکم مطلق و حاکم بامر و مالک رقاب و ظالم و قهار و امثال ذلك نامند، ملتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور باین ذات باشند اسراء و ادلاء و ارقاء گویند، و هم بملاحظه آنکه حالشان حال ایتام و صفاری است بیخبر از دارائیهای مقصوبه خود لهذا مستصغرین (که بمعنی صغار و ایتام شمرده شدگانست) هم خوانند؛ بلکه بمناسبت آنکه حظ این ملت مسخره و فانیه در ادارات سلطانانشان از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظ نباتات است که فقد برای قضاء حاجت دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند لهذا اینچنین ملت مظلومه جاهله بحقوق و ظالمه بنفس خود را مستتبتین (که بمعنی گیاههای صحرائی شناخته شدگان است) هم خوانند، درجات تحکیمه این قسم از سلطنت باعتبار اختلاف ملکات نفسانیه، و عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان، و اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت بوظائف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحد یا مشرک بودنشان (در فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسئولیت عما یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلك از اسماء و صفات خاصه الهیه، بلکه ذات احدیت تعالی شانه) مختلف، آخرین درجه آن ادعای الهیه است و تاهر درجه که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند بهمان حد و اقیف و الا با آخرین درجه هم (چنانچه از فراغه سابقین بظهور پیوست) منتهی خواهد بود و بمقتضای الناس علی دین ملوکهم معامله نوع اهل مملکت هم باز بردستان خود بطبقهاتهم همان معامله اعتدافیه سلطان است با همه، اصل این شجره خبیثه فقط همان بی علمی ملتست بوظائف سلطنت و حقوق مشتر که نوعیه و قوام آن بعدم مسئولیت در ارتکابات و محاسبه و مراقبه

در میانه نبودنست

دوم آنکه مقام مالکیت و قاهریت و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید اصلا درین نباشد اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظائف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلاء سلطان بهمان اندازه محدود و تصرفش بعدم تجاوز از آن حد مقید و مشروط باشد

این دو قسم از سلطنت هم بحسب حاق حقیقت متباین و هم در لوازم و آثار متمایزند چه مبنای قسم اول بجمع مراتب و درجاتش بر قهر و تسخیر مملکت و اهلس در تحت ارادات دلخواهانه سلطان و صرف قوای نوع از مالیه و غیرها در نیل مرادات خود و مسئول نبودن در ارتکابات مبتنی و مقوم است، هر چه نکرد باید ممنون بود؛ اگر کشت و مثله نکرد یا قطعه قطعه بخورد سکان نداد، یا بنهب اموال قناعت و متعرض ناموس نشد باید تشکر نمود؛ نسبت تمام اهالی بسطان نسبت عبید و اماء بلکه اقل از آن و بمنزله احشام و اغنام و حتی از آن هم پست تر و بمنزله نباتاتست که فقط فائده وجودیه آنها ذبح حاجت غیر و خود بهره و حظی از وجود خود ندارند بالجمله حقیقت این قسم از سلطنت باختلاف درجاتش عبارت از خداوندی مملکت و اهلس (باختلاف درجات این خداوندی) خواهد بود بخلاف قسم دوم چه حقیقت واقعیه و لب آن عبارت است از ولایت بر اقامه وظائف راجعه بنظم و حفظ مملکت نه مالکیت، و امانتی است نوعیه در صرف قوای مملکت که قوای نوع است در این مصارف نه در شهوات خود، از این جهت اندازه استیلاهی سلطان بمقدار ولایت بر امور مذکوره محدود و تصرفش چه بحق باشد یا باغتصاب بعدم تجاوز از آن حد مشروط خواهد بود، آحاد

ملت باشخص سلطان درمالیه و غیرها از قوای نوعیه شریک و نسبت همه
 بآنها متساوی و یکسان و متصدیان امور همگی امین نوعند نه مالک و مخدوم
 و مانند سایر اعضا و اجزاء در قیام بوظیفه امانت داری خود مسئول ملت و
 باندک تجاوز مأخوذ خواهند بود، و تمام افراد اهل مملکت به اقتضای
 مشارکت و مساواتشان در قوی و حقوق بر مؤاخذة و استیصال و اعتراض قادر
 و ایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت و مقهوریت در تحت
 ارادات شخصیه سلطان و سایر متصدیان را در کردن نخواهند داشت، این
 قسم از سلطنت را مقیده و محدوده و عادل و مشروطه و مسئول و دستوریه
 نامند و وجه تسمیه بهر یک هم ظاهر است و قائم بچنین سلطنت را حافظ و
 حارس و قائم بقسط و مسئول و عادل، ملتی را که منتعم باین نعمت و دارای
 چنین سلطنت باشند محتسین و اباء و احرار و احیاء خوانند (مناسبت هر
 یک از اسماء مذکوره هم معلوم است) چون حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه
 دانستی از باب ولایت و امانت و مانند سایر اقسام ولایات و امانات به عدم
 تعدی و تفریط متقوم و محدود است، پس لامحاله حافظ این حقیقت و مانع
 از تبدلش بمالکیت مطلقه و رادع از تعدی و تفریط در آن مانند سایر
 اقسام ولایات و امانات بهمان محاسبه و مراقبه و مسئولیت کامله منحصر،
 بالاترین وسیله ای که از برای حفظ این حقیقت و منع از تبدل و اداء این
 امانت و جلوگیری از اندک ارتکابات شهوانی و اعمال شائبه استبداد و
 استیثار متصور تواند بود همان عصمتی است که اصول مذهب ماطائفه امامیه
 بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است، چه بالضرورة معلوم است که با آن مقام
 والای عصمت و علوم لدنیه و انخلاع از شهوات بهیمیه و اجتماع سایر صفات

لازمه آن مقام اعلی که (احاطه تفصیله بآنها خارج از اندازه عقول و ادراکات
 نوع است) مرحله اصابه واقع و عدم وقوع در منافیات و صلاح، حتی از روی
 خطا و اشتباه، هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه عزاسمه
 و مسئولیت و ایثار والی تمام امت را بر خود (الی غیر ذلک من الوظائف)
 بجای منتهی است، که لایصل الی ادراک حقیقته احد و لاینال کنهه عقل البشر
 با دسترسی نبودن بآن دامن مبارک بندرت تواند شد که شخص
 سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع کمالات و هم از امثال بود زچهر
 قوه علمیه و هیئت مسدده و رادعه نظاری انتخاب نموده بر خود گمارد و
 اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت را بر پای دارد، لکن گذشته از آنکه باز
 هم بمشارکت و مساوات ملت با سلطان و سد ابواب استیثارات در مالیه
 و غیرها و آزادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر وافی و از مقوله تفضل است
 نه از باب استحقاق، علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایاب تر از اعتناء
 و از کبریت احمر اند، و رسمیت و اطرادش هم از ممنوعات است، غایت آنچه
 بحسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه اش باطراد و رسمیت بجای آن
 قوه عاصمه عصمت و حتی بامفصویت مقام هم ممکن و مجازی از آن
 حقیقت و سایه و صورتی از آن معنی و قامت تواند بود موقوف بر دو
 امر است (۱)

(۱) از آنجا که لازمه قدرت و سلطنت تسلط بر قوای اجتماع است
 باین جهت شخص حاکم و سلطان مانند دیگر مردم بوسیله قوانین عمومی و نقد
 ابزار و بملت طغیان نفس محدود نیست، بنابراین خواه نخواه بر حدود و اموال
 و اعراض طفیان می نماید و موجب سلب آزادی دیگران میشود، بنابراین حق

اول - مرتب داشتن دستوری که بتجدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه لازمه الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست، کاملاً وافق و کیفیت اقامه آن وظایف و درجه استیلاء، سلطان و آزادی ملت و تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب بطور رسمیت متضمن، و خروج از وظیفه نگهبانی و امانت داری بهر یک از طرفین افراط و تفریط چون خیانت بنوع است مانند خیانت در سایر امانات رسماً موجب انزال ابدی و سایر عقوبات مرتبه بر خیانت باشد، چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه بمنزله رسائل عملیه تقلیدیه در ابواب عبادات و معاملات و نحوهما و اساس حفظ محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آنست لهذا نظامنامه و قانون اساسییش خوانند و در صحت و مشروعیت آن بعد از اشمال بر تمام جهات راجعه بتجدید مذکور و استقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود و مزید توضیح این امر و جهاتی که رعایتش در تماعیت این اساس لازمست بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی.

قانونی و طبیعی حکومت برای کسیست که دارای غریزه عصمت باشد و اراده حق بر او حاکم باشد، این شخصیت عالی همان کسیست که ما، شیعه او را امام میدانیم، ممکنست گاه گاهی مردان صالح که دارای سرشت عدالت و صلاح باشند نیز یافت شوند که خود تا حدامکان مراقبان انحراف باشند ولی این دو گونه حکومت بیرون از اختیار و دایم و باقی نیست، پس ناچار بجای منککه عصمت یا روح صلاح که نفسانی است باید قوای قانونی باشد که حافظ عدالت و مانع طغیان گردد و مانند سد و حصاری مبادی نفسانی حاکم را مسدود و محدود گردانند؛ باینجهت قوه مسدود نامیده می شود.

دوم - استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدوده و رادعه نظاره از عقلاء و دانایان مملکت و خیر خواهان ملت که بحقوق مشترک بین الملل هم خبیر و بوظایف و مقتضیات سیاسیه عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه و وظائف لازمه نوعیه و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط و مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است. محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق و حافظ محدودیت و مانع از تبدیل ولایت بمالکیت تواند بود که قاطبه متصدیان که قوه اجراییه اند در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند، فنور در هر یک از این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدیل حقیقت ولایت و امانت بهمان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفاء مسئولیت اولی، و بتحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفاء مسئولیت ثانیه. مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنا بر اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته اند بنفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود، اما بنا بر اصول ما طایفه امامیه که اینگونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت علی مقیبه السلام میدانیم اشمال هیئت منتخبه بر عده از مجتهدین عدول و یامادونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافیست و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی.

از آنچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه و اساس قسم اول از سلطنت

که دانستی عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید است بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوی و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها بشخص سلطان و موکول بودن تمام اجراءات به اراده او مبتنی، عدم مسئولیت در ارتکابات هم از فروع این دواصل است، تمام ویرانی های ایران و شنایع مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت بر انداز آنسامان که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباه نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست همه از این باب است و لا بیان بعد العیان و لا اثر بعد عین .

اساس قسم دوم که دانستی عبارت از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و بهمان اندازه محدود است بعکس آن بر آزادی رقاب ملت از این اسارت و رقیبت منحوسه مله و نه و مشارکت و مساواتشان با همدیگر و باشخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت - از مالیه و غیرها مبتنی است و حق محاسبه و مراقبت داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم از فروع این دواصل است

در صدر اسلام استحکام این دواصل و مسئولیت مرتبه بر آنها بجائی منتهی بود که حتی خلیفه ثانی با آن ابهت و هیبت بواسطه يك پیراهن که از حله یمانیه بر تن پوشیده بود، چون قسمت احاد مسلمین از آن حله ها بدان اندازه نبود، در فراز منبر از آن مسئول (استیضاح شد) و در جواب امر بجهاد **لا سمعنا ولا طاعة** شنود، و باثبات آنکه پسرش عبدالله قسمت خود را پیدرش بخشید و آن پیراهن از این دو حصه ترتیب یافته است اعتراض ملت را مندفع ساخت، و هم در موقع دیگر در جواب کلمه امتحانیه که از او صادر شده بود **ان قومناك بالسيف استماع** کرد، و بجه اندازه از این درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود!! (۱)

(۱) خلیفه دوم در آغاز خلافت بر فراز منبر نشست و خطبه مفصلی خواند

مادامیکه این دواصل و فروع مرتبه - کما جمله الشارع - محفوظ و سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه بنحوه اولی تحویل نیافته بود سرعت سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم شد، پس از استیلاء معاویه و بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت سلطنت اسلامیه به اضداد آنها، وضع دیگرگون گردید، ولی مادامی که حال سایر ملل هم بدین منوال و گرفتار چنین اسارت بودند باز هم حالت وقوفی برای اسلام محفوظ بود، بعد از بی بردن آنان بمبادی ظنیعیه آنچنان ترقی و فرا گرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و قهقری بر گردانیدن طواغیت امت مسلمانان بیصاحب را بحالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه رقیبت بهیمیه و نشأه خسیسه نباتیه بعد از فوزه بعام انسانیت، نتیجه را چنین منعکس ساخت **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۱)**

و گفت: اگر من از صراط حق و عدالت کج شدم شما مرا راست کنید یکی از افراد عادی مسلمانان دست بشمشیر کرده فریاد زد: اگر تو راست نشدی باشمشیر کج مستقیمت میسازیم!!

(۱) نویسنده عالی مقام وضع مسلمانان را بحسب مبادی و علل نفسانی و اجتماعی سه دوره تقسیم نموده:

- ۱- دوره تفوق و سیادت که معلول آزادی و مساوات و نتیجه اجراء اصول اجتماعی و سیاسی اسلام بوده، در این دوره خلفاء و سران اسلام مقهور تعلیمات قرآن بودند، و شعاع نبوت در قلوب و افکار باقی بود.
- ۲- دوره توقف، که خلافت تبدیل بسلطنت گردید و استبداد بر مسلمانان حاکم شد، در این دوره آخرین شعاع نبوت از قلوب و افکار بیشتر مردم غروب کرد و دستگاه قیصر و کسری بنام اسلام زنده و از مسلمانان آزادی سلب شد و اختلاف طبقاتی پدید آمد، از آنجا که ملل دیگر نیز

بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه و عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان مبتنی و عدم مسئولیت هم متفرع بر آن است، اساس قسم دوم هم بر آزادی از این عبودیت، و مشارکت و مساوات آحاد ملت حتی باشخص ولی نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و مسئولیت هم از فروغ آنست و در کلام مجید الهی عزاسمه و فرمایشات صادره از معصومین صلوات الله علیهم، در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خود سرانه جائزین را بعبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر و پیروان دین اسلام را بتخلیص رقابشان ازین ذلت هدایت فرموده اند.

چنانچه در کیفیت استیلاء فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هر گز اورا مانند قبطیان بالوهیت پرستش ننمودند، از این جهت در مصر معذب و محبوس و از رفتن بارض مقدسه ممنوع بودند، مع هذا در سوره مبارکه شعراء از لسان حضرت کلیم علی نبینا و اله و علیه السلام فرعون میفرماید **تلك نعمة تمنها علی ان عبداً بنی اسرائیل (۱)** و در ایه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون میفرماید:

گرفتار همین اوضاع بودند هم سطحی و موازنه برقرار بود، و جوامع بشری هر کدام در داخل حیات اجتماعی حرکتهای سطحی و عمقی داشت.

۳- دوره تنزل و انحطاط، که نتیجه بیداری و هوشیاری غرب و نهضت های آزادی آنان میباشد، در این دوره، سطح و اساس حیات اجتماعی غرب بالا آمد و - بحسب قانون تعادل مایع و متحرک - سطح اجتماعی و در نتیجه سطح فکری و علمی مسلمانان پائین رفت! ان الله لا یغیر ... خداوند وضع قومی را دگرگون نمیکند مادامیکه نفسیات خود را تغییر نداده اند.

(۱) آیه ۲۲ سوره شعراء - پس از آنکه فرعون سوابق نعمت و تربیت را بر خ موسی میکشد، که تو در میان ما بزرگ شدی و از تو نگهداری و سرپرستی کردیم، موسی در جواب میگوید: این چه نعمتیست که بر من منت میکنداری، با آنکه فرزندان اسرائیل را پسندگی خود در آورده؟! ←

و قومهم انا عابدون (۱) از آیه مبارکه دیگر که هم از لسان آنان میفرماید **وا تافوقهم قاهرون**، ظاهر است عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریتی است که بدان گرفته تبار بودند و هم اشرف کائنات صلی الله علیه و اله در روایت متواتره بین الامة در مقام اخبار باستیلاء شجره ملعونه اموی و دولت خبیثه مروانیه میفرماید **اذا بلغ بنو العاص نلثین اتخذوا دین الله دولا و عباد الله خولا (۲)** کلمه مبارکه خول را صاحب مجمع البحرین بعید

(۱) آیه ۵۰ سوره مؤمنون - مضمون آیه ۴۸ تا ۵۰، این است سپس ماموسی و برادر او هارون را با آیات و براهین روشن، بسوی فرهنگ و دربار پانش فرستادیم آنها گردنکشی و تکبر نمودند، چون خوی آنان برتری جوئی و گردنکشی بود، پس در جواب گفتند آیا ما ایمان آوریم بدو آدمیکه مثل ما هستند؟! و قوم آن دو عبادت کننده مامی باشند.

(۲) این حدیث را اینطور نقل کرده اند: **اذا بلغ ... جعلوا مال الله دولا و عباد الله خولا و دین الله دخلا.**

رسول اکرم فرمود: چون شماره پسران عاص بسی تن رسید، مال خدا را بدست میگیرند و دست بدست میان خود تقسیم مینمایند و بندگان خدا را مملوک خود قرار میدهند و دین خدا را زیرورو و تباه میسازند.

این حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - از واقسی نقل می نماید. دیگران هم با همین تعبیر نقل کرده اند - سند این حدیث بصحابی بزرگوار ابی ذر غفاری منتهی میشود: می گویند چون عثمان ابی ذر را به شام تبعید نمود، ابی ذر بدون پروا در برابر اعمال معاویه قیام کرد، و برده از روی کارهای معاویه بر میداشت و بدع او را با مقایسه با کتاب و سنت آشکارا می نمود، و مردم اطرافش جمع میشدند و او با تلاوت آیات و بیان احادیث از حقوق مسلمانان دفاع میکرد، و معاویه را غاصب میخواند، چون معاویه کاخ الخضراء را بناء میساخت ابو ذر گفت: ساختن چنین کاخی از مال مسلمانان خیانت، و از مال خودت (فرضا) اسراف است.

معاویه بعثمان نوشت اباذر شام را بر من و تو می شوراند، عثمان دستور داد برشتهای ناهموار و جهازی روپوش او را بر نشانند ز با غلامانی خشن ←

تفسیر نموده ، در قاموس بمواشی و نعم هم تعمیم داده و آیه مبارکه: و ترکتهم ما خو لنا کم و راء ظهور کم (۱) ، هم دلیل تعمیم است، حاصل مفاد حدیث

(۱) - و واگذار نمودید (بس از مرگ) آنچه از اموال و مواشی بتصرف شما داده بودیم، پشت سر خود.

روانه مدینه نماید ، با این وضع ابادرا بمدینه آوردند، ران و پاهایش مجروح شده بود و رمقی در تن نداشت : با اینحال وارد دار الخلافه اش کردند، سران قریش و فرزندان ابی العاص که هر کدام دارای شغل و سستی مهم در کشور و دربار بودند، اطراف عثمان نشسته بودند همینکه چشم عثمان باو افتاد گفت: بدیدن تو چشمی روشن و خورسند مبادای جنیدب (تصغیر جنس نوعی از ملخ است) ابوذر گفت: من جنب بودم رسول خدا (ص) من راعی الله نامید ، عثمان گفت تو میگوئی ما گفته ایم دست خدا بسته و خدا فقیر است و ما اغنیایم؟! ابادذر گفت: اگر چنین نمی پندارید مال خدا را ببندگانش اتفاق می نمودید؟! بعدگفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: چون شماره پسران ابی العاص... عثمان بطرف حاضرین متوجه شد (که همه از حاشیه نشینان دربارش بودند) و گفت: آیا چنین مطلبی از پیمبر خدا شنیدید؟ همه باتفاق گفتند ما چنین سخنی نشنیده ایم! عثمان (از تکذیب اطرافیان اتعاضد نمود و او را مکذب و ناشر کذب خواند) گفت: وای بر توای ابادذر! بر رسول خدا دروغ می بندی؟! - ابادذر بحاضرین گفت: آیا باور نمیکنید؟ که من راست بگویم؟! - گفتند: نه بخدا سوگند ما نمیدانیم!! - عثمان (یا ابادذر) گفت: علی را احضار کنید؛ چون علی (ع) آمد ، عثمان به ابادذر گفت: حدیث را در باره بنی العاص برای علی بازگو نما؛ ابادذر باز کو کرد ، آنکاه عثمان بعلی (ع) گفت: آیا چنین چیزی از رسول خدا شنیده؟! - علی (ع) گفت: نه، و ابادذر راست گفته: عثمان گفت: از کجا راستی او را شناخته؟! علی (ع) گفت: برای آنکه از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: آسمان سبز و زمین تیره در بر نکرفته هیچ صاحب لهجه و (صریح الهجه و رک گو) راستگو تر از ابادذر ، در اینجا همه حاضرین از اصحاب پیمبر (نه از بنی العاص) گفتند: علی راست میگوید!! ابادذر (باحال رقت و تأثر

مقدس نبوی که متضمن اخبار بقیب است آنکه: بعد از بلوغ عدد شجره ملعونه بسی نفر دین را بدولت تبدیل و بندگان خدا را عبید و اماء و مواشی خود قرار خواهند داد. مبدء تحویل سلطنت اسلامی را از نحوه ولایتیه بتملیکیه و اغتصاب رقاب مسلمین (در این حدیث مبارکه که از دلایل نبوت است) تعیین و با کمال عدد میشود منوط فرموده اند. صلی الله علیه و اله الطاهرین.

حضرت سید اوصیاء علیه و اله افضل الصلوة والسلام در خطبه مبارکه قاصعه در نهج البلاغه در شرح محنت و ابتلای بنی اسرائیل باسارت و عذاب فرعونیان میفرماید: اتخذتهم الفراعنة عبیدا - در تفسیر این عبودیت چنین فرموده: فساموهم العذاب و جرعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکة و قهر الغلبة ، لا یجدون حيلة فی امتناع و لاسیلا الی دفاع (۱) در همان خطبه مبارکه در بیان استیلاء اکاسره و قیاصره بر

(۱) - فراعنه بنی اسرائیل را بندگان خود گرفتند پس آنها را سختترین عذاب گرفتار کردند، و کاسه زهر آگین را بتدریج بآنها نوشاندند، حال آنان بر این منوال بود: در ذل مرگ آسا و مقهوریت سلطه بسر میبردند هیچ حيله برای نجات و راهی برای دفاع نداشتند.

گفت: برای شما حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل مینمایم، شما من را متهم می سازید که دروغ میگویم؟! هیچ باور نداشتم که آنقدر زنده بمانم تا چنین مطلبی از شما بشنوم؟

پس از چندی ابادذر را بر بنده که محل بدآب و هوا (چنانکه سیره جائزین است) و مورد تفر ابادذر بود - چون سه زمین جاهلیت ابادذر بود - تمییدش نمود، ابی ذر در رنده بارنج و گرسنگی بسر می برد و برای سدجوع خود و عافله اش از گیاه بیابان و استخوانهای شتر تغذیه مینمود ؛ و با همین حال از دنیا چشم پوشید ، ولی دربار خلافت پولهای غنائم را - با واحد هزار و ملیون - میان بنی العاص و بنی امیه تقسیم میکرد ؛ خراج کشور های اسلامی را میان خویشان و درباریان می بخشید ، و کاخهای سر با آسمان کشیده - طمار و زوراء - میساخت ، و بیابانهای مدینه را تر قگاه مواشی خلیفه قرار داده بود، سعید بن العاص و الی عراق می گفت:

بنی اسمعیل و بنی اسرائیل (با اینکه نه از ادعای خدایی اسمی و نه از داستان پرستش رسمی و جز طرد و تبعیدشان از مساکن دلگشای شامات و اطراف دجله و فرات بصحرای درمنه زار بی آب و علف چنانچه سیره جائزین اعصار است قهریامر دیگر نداشتند) مع ذلک آن حضرت (ع) همین محنت را عبودیت مقهورین و ربوبیت قاهرین دانسته و میفرماید: **کانت الاکاسره والقیاصره اربابالهم یجتازونهم عن ریف الافاق و بحر العراق الی مناب الشیخ النخ (۱)** و هم در خطبه مبارکه دیگر پس از اظهار شده ای از

(۱) آن روز که کسری‌ها و قیصرها ارباب آنان بودند و بی‌وسه از سر زمین‌های پر نعمت و سواحل دریای عراق کوچشان میدادند بسوی سرزمین درمنه زار (درمنه ترجمه شیخ است: درمنه گیاهی است دوائی، درمنه ترکی تخم بستیناج است که شبیه بناخنه می باشد و بقارسی خلل مکه گویند)

عراق لغمه صحبانه و بوستان قریش است، گردن بند زن عثمان (نااله دختر قرافسه) باندازه ثلث خراج آفریقا ارزش داشت!!

و بانیان اول اسلام، مانند علی (ع) و عمار و اباذر، بگر سنگی و در حال خوف و تهدید و تبعید بسر میبردند!!

در همین وضع کسانی مانند کعب الاخبار - و مردمیکه خود را نماینده دین و صحابی رسول (ص) میدانستند، در حاشیه مجلسش مینشستند و دست از آستین بیرون می آوردند و کارهای او را مطابق بادین می ساختند، و با عناوین - خلیفه الرسول و امیر المؤمنین، اطال الله عمره و ادام الله ضله - خطابش می نمودند!!

مقصود از بلوغ بنی العاصی بسی نفر - که در حدیث است - گویا این باشد که سی نفر آنان بسر کار آیند و با هم مجتمع شوند - چون قریش عموماً و بنی امیه و بنی العاصی خصوصاً، از اشراف عرب بودند، تا توانستند در برابر دعوت اسلام مقاومت کردند تا در فتح مکه در برابر برق شمشیر مسلمانان بظاهر تسلیم شدند، پیغمبر اکرم (ص) خون بعضی را مهدور و برخی را (مانند حکم ابن العاص) تبعید و پراکنده نمود، حکومت عثمان (که عثمان خود نواده عاص بود) آنها را جمع نمود و آنان اوضاع جاهلیت را زنده نمودند و

ملالت‌های قلب مبارکش از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان بآنکه به مکافات این عمل از آنچنان نعمت عظمی محروم و در تحت حکم بنی امیه اسیر و مقهور خواهید شد - **و یسوءونکم سوء العذاب** - بعد از آن فرمایشات چنین میفرماید: **و ایم الله لتجدن بنی امیه ارباب سوء من بعدی** - عدول در تعبیر از ولایة باریاب برای افاده همین معنی و بانیوی سابق متواترین الامه متحدالمفاد است: سرور مظلومان علیه السلام تمکین از حکم دعی بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد، و در جواب ارجاس و از زال اهل کوفه که - انزل علی حکم بنی عمک - بحضورش عرضه داشتند، چنین میفرماید: **لا اعطینکم یدی اعطاء الذلیل ولا اقر لکم اقرار العیید ۰۰۰۰ هیهات منا الذلة**

باستبداد دست جمعی برداختند -

بارزترین اثرشوم استبداد درباره این سه چیز است (که در حدیث آمده): ۱- اموال و سرمایه‌های عمومی را برای تأمین قدرت و پیشرفت شهوات فردی و جمعی مصرف مینمایند و دست بدست میان کسان خود می‌گردانند و بر دم بخور و نمیری میدهند، آنهم در برابر هزاران ستایش و کرنش! ۲- دین را با امیال و هوس‌های خود تطبیق مینمایند و چیزهایی بنام دین در دین داخل میسازند و مردم را از اصول و مبانی دین که معارض با قدرت‌های بی حد است منصرف میسازند - چنانکه پس از صدر اول اصول اجتماعی و سیاسی اسلام که اساس دین و موجد محیط است - بسویه مستبدین در پرده اختفاء مانده است و اکثر مسلمانان از آن مطلع نیستند: و دین الله دخلا ۳- عقول و افکار را تحت فشار میگذارند و از بروز استمدادها و بیداری مردم جلوگیری میکنند و راه‌های شهوات و سرگرمی‌ها برای مردم باز میکنند، در نتیجه با مردم معامله بنده و گوسفندی نمایند، - و عباد الله خولا - وقتی که مسلم این عقبه در سال ۶۳، با مر یزید، مدینه را قتل عام نمود: هزارها مسلمانان را کشت و صدها نوامیس را هتک کرد، طبری میگوید: از مردم باین مضمون بیعت میگرفت: شما خول یزید این معاویه میباشید، آنچه بخواهد در خون و مال و کسان شما حکم کند!

عاص - در حدیث - فرزند امیه و پدر یک تیره از بنی امیه است و حرب فرزند دیگر امیه و پدر تیره دیگر، از جمله معاویه است.

ابى الله ذالك لنا ورسوله والمؤمنون و جدود طابت و حجور طهرت و اوف حميه و نفوس ايه من ان تؤذ طاعة اللنام على مضارع الكرام (۱) طاعت فجره و تن در دادن بحکم لنيه انرا عبوديتشان دالست ، چنانچه سيد على عليه الرحمه فرموده : **كيف يلوى الى الدنيا جيداً لسوى الله مالواها** (۲) خضوع نفس قدسيه حضرتش از آن اباء فرمود ، از برای حفظ حریت خود و توحيد پروردگارش تمام هستی و دارائی را فداء و این سنت کریمانرا برای احرامات استوار و از شوائب عصبیت مضمومه تنزیهش فرمود ، از این جهت است که در تواریخ اسلامیه صاحبان نفوس ایه که باین سنت مبارک اقتداء و چنین فداکاری ها نمودند ، اباء الضيم و احرامشان

(۱) - این قسمتیست از خطابه آتشین آنحضرت روز عاشورا ، و گویا آخرین خطابه است ، در خطابه اول بمر فی خود پرداخت و دعوت بعاقبت اندیشی فرمود ، چون سران کوفه پیشنهاد نمودند که بحکم پسر عمویت تن بده و خود را تسلیم نما : آنحضرت این خطابه را بیان فرمود : در آغاز این خطابه وضع حکومت استبداد بنی امیه و جنایات آنان و تفرقه و ذلت و عبودیت مردم کوفه را بیان نمود : آنگاه فرمود : هشیار باشید! که دعی فرزند دعی (بی پدر و مادری ناکس) پافشاری کرده و من را بین دو چیز مغیر ساخته ؛ بین شمشیر از نیام بر آوردن و تن بمرگ دادن ، یا سرفرود آوردن در برابر دونان و تن بذلت دادن ، چه دور است از من ذلت! خدا و رسولش و دامنه های پاک و دماغهای غیر تمند و نفوس ایه (ابی ، کسی را گویند که هیچگونه تن بذلت ندهد و این خلق بر تراز غیرت و حمیت است) همه اباء دارند که من طاعت دونان را بر قتلگاه سرفرازان بر گزینم . پیش از این بیان هم فرمود : هرگز دست تسلیم مانند ذلت زدگان بدست شما نخواهم داد ، و مانند بندگان بحکومت شما تن ننیدم (اگر جمله اقر ، باشد و اگر افر ، باشد ، یعنی : مانند بندگان فرار نمیکنم)

(۲) چگونه سرفرود آورد ، و گردنیرا برای پستی خم کند ، که آنگردن برای احدی جز خدای جهان خم نشده !!!

یگی از شمرای معاصر عربی میگوید : اعظم به بطلالم يعط متضماً اید الضمار واعطى دونه راساً - یعنی - باید سر تمظیم فرود آورد در برابر قهرمانیکه از روی فروتنی دست ذلت نداد ، و در مقابل آن رایگان سرداد !

نایمیده ، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن اباء و حریت شردند ، خود حضرتش صلوات الله علیه و علی المستشهدين بين يديه ، حربن یزید ربیاحی را بعد از خلع طوق رقبت و خروج از ربه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز بفناء و شهادت در آن رکاب مبارک بمنقبت علیای حریتش ستود و بخلعت والای انت الحركما سهتك امك **انت الحرفى الدنيا وانت الحرفى الاخره** (۱) سرفرازش فرمود . و بمقتضای احادیث وارده در تفسیر آیه مبارکه : **وعد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم** الى قوله تعالى **يعبدونني لا يشركون بي شيئا** (۲) و انطباق

(۱) پس از آنکه خرزنجیر عبودیت را باره کرد و توبه نمود و در خون آغشته شد ، امام (ع) این درجه جاویدان را بسرباز آزاده اش داد : تو آزاده چنانکه مادرت بر تو نام نهاد! تو در دنیا آزاده! تو در آخرت آزاده (۲) آیه ، ۵۵ سوره نور - **وعد الله ... وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم امنا ... ومن كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون** .

- ترجمه : - وعده داده است خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته انجام میدهند ، که آنها را بیقین خلیفه در زمین گرداند ، چنان که پیش از آنها کسانی را خلیفه در زمین گرداند ، و دینی که خداوند برای آنان برگزیده جایگزین سازد و وضع آنانرا پس از هراس بامنیت تبدیل نماید ، تا تنها ما را عبادت کنند و هیچگونه شرک نیاروند ، و کسیکه پس از آن کافر شود همانا اینان فاسقاند .

این آیه شریفه از آینده درخشانی خبر میدهد که مردان با ایمان و عامل بغیر (بقول سقراط کسانی که از ظلمت ها بیرون آمده و بحیط نور رسیده اند و بنقشه بزرگ عالم و خیر کلی چشم گشوده اند) در زمین از جانب خداوند خلافت مینمایند ، (نه حکومت و سلطنت) یعنی تنها اراده و فرمان خداوند را اجراء میکنند و اراده شخصی آنان مقهور اراده خداوند است - که برای خیر عموم می باشد -

فقرات آخردعای افتتاح بر مندرجاتش، موعود باین کرامت حضرت امام ثانی عشر - مهدی منتظر - ارواحنا فداه است، و مراد از شرك بذات احدیت تقدست اسمائه، که در این آیه مبارکه و لیش صلواته علیه، را از آن تنزیه فرموده همین مقهوریت بیعت و طاعت طواغیت امت است، که شخص حضرتش (چنانچه خودش فرموده، لیس فی عنقی بیعة طاغیة زمانی) بدم مقهوریت بدان ممتاز است، بلکه از اخبار ولزده در تفسیر آیه مبارکه **اتخذوا احبارهم و رهبا نهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مریم (۱)** که خدای خود قرار دادن نصاری

→ در آن دوره نورانی دین - یعنی قوانین و نوامیس ثابت - متمکن می شود (ریشه میدواند و مجالی برای رشد غیر آن نمیدهد، گو یادر آغاز بند دین در افکار باشیده شده که باید در اثر زد و خوردها و تحولات فکری نمو کند و ریشه دار شود) و امنیت پس از خوف و هراسها سایه می افکند، و تنها خداوند پرستش میشود و ریشه شرك از میان میرود، در پایان فرمود در چنین محیط و روزگاری کسانی که کافر شوند فقط خود فاسق و منحرفند (چون علت کفرها و انحرافها بیشتر محیط اجتماع و حکومت است و اندک مردمیکه انحرافشان از جهت سازمان مغزی و مزاجی باشد، پس در محیط حق و عدالت، کفر نتیجه انحراف مزاج روح می باشد و آنها بسیار اندک است) آخر دعای افتتاح - اللهم اجعله الداعی الی کتابک تأسیس خلافت و تمکین دین و ایجاد امنیت را از نتایج ظهور قائم صلوات الله علیه بیان نموده، آنکاه میگوید: **بعبدک لا یشرك بک شیئا**: امام زمان علیه السلام تو را عبادت کند و هیچگونه شرك نیاورد - چنانکه بیان فرموده اند: مقصود از عبادت خداوند و تنزه ساحت مقدس از شرك، مقهور نبودن و آزادی از طاغوتها و حکومتهای باطل است.

(۱) یهود و نصارا احبار و رهبان خود را بجای خدا ارباب خود قرار دادند و همچنین عیسی ابن مریم را - آیه ۳۲ سوره توبه - چنانکه بیان فرموده اند تسلیم در برابر هر اراده شخصی را قرآن شرك بذات و صفات خداوندی می شمارد، چه تسلیم، بوسیله قهر و غلبه باشد یا از راه نفوذ در قلوب و عواطف، از اول تعبیر بعبودیت، و ازدوم بر بوبیت شده، پس قیام تمام انبیاء که برای نجات از شرك و دعوت بتوحید بوده، منحصر بشرك و توحید در ذات نیست.

احبار و رهبان شان را بهمین تمکین و طاعت از بابان و پادریان تفسیر فرموده اند، بسی ظاهر است که چنانچه گردن نهادن بازادات دل بخواهانه سلاطین جور در سیاسات ملکیه و عبودیت آنهاست، همین طور گردن نهادن بتحکمت خود سران و رؤساء مذاهب و ملل هم که بعنوان دیانت ارائه میدهند عبودیت آنهاست، روایت شریفه مرویه در احتجاج که متضمن ذم تقلید از علماء سوء و هوی پرستان ریاست و دنیا طلبانست هم مفید همین معنی است، لکن استعباد قسم اول بقره قلب مستند است و در تانی بخدعه و تدلیس مبتنی میباشد، و اختلاف تعبیر آیات و اخبار که در قسم اول عهدت بنی اسرائیل: **واتخذهم القراعنه عبیدا**، و در قسم دوم **اتخذوا احبارهم و رهبا نهم اربابا** فرموده اند ناظر باین معنی میباشد و فی الحقیقه منشاء استعباد قسم اول تملک ابدان و منشاء قسمت دوم تملک قلوبست.

از اینجا ظاهر شد جودت، استنباط و صحت مقاله بعض از علماء فن که استبداد را سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط بهم و حافظ یک دیگر و با هم توأم دانسته اند! و معلوم شد که قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیب خبیثه که وسیله آن فقط بالتفات و تنبیه ملت منحصر است - در قسم اول، اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود،

- روزگار سیاه ما! ایرانیان هم بهم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن، این دو شعبه استبداد و استعباد را عینا مشهود ساخت، و کشف حقیقت این بهم آمیختگی و مقوم بیکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صعوبت علاج شعبه ثانیه و سرایتش شعبه اولی، بعد از این در خاتمه در طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد آمد انشاء الله تعالی -

بالجمله تمکین از تحکمت خود سران طواغیت امت و راه زنان ملت نه تنها ظلم بنفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عزاسمه، بلکه بنص کلام مجید الهی تعالی شأنه، و فرمایشات مقدسه معصومین صلوات الله علیهم عبودیت آنان از مراتب شرك بذات احدیت تقدست اسمائه است در مالکیت و

حاکمیت ما میرید و فاعلیت ما یشاء، و عدم مسئولیت عما یفعل، الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه جل جلاله، و غاصب این مقام نه تنها ظالم بعباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش بلکه بموجب نصوص مقدسه مذکوره غاصب زداء کبریائی و ظالم بساحت احدیت عزت کبریا هم خواهد بود، و بسالکس آزادی ازین رقیبت خبیثه خسیسه علاوه بر آنکه موجب خروج از نشاء نباتیت و ورطه بهمیت است بهالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شتون توحید و از لوازم ایمان بوحدانیت در مقام اسما و صفات خاصه هم مندرج است، از این جهت است که استنفاذ حریت مغضوبه امم و تخلص رقابشان از این رقیبت منحوسه و متمتع فرمود نشان بآزادی خدا دادی از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده.

حضرت کلیم و هرون علی نبینا و اله و علیهما السلام بنص آیه مبارکه: **فارسل مهابنی اسرائیل و لاتهد بهم:** (بنی اسرائیل را آزاد نما و با ما روانه ساز و آنها را شکنجه نما) فقط تخلص رقاب بنی اسرائیل از اسارت و عذاب فرعونیان و آزادانه با خود برد نشان بارض مقدسه را خواستار بودند، و بقاء ملك و دوام عزتش را (چنانچه در همان خطبه مبارکه قاصمه تصریح فرموده) التزام نمودند و عدم اجابت، و تعاقب فرعونیان برای ارجاعشان اسیرانه بصر، بفرق آنان و آزادی اسرائیلیان مؤدی گردید،

در همان خطبه مبارکه قاصمه (بعد از آن فرمایشی که سابقاً نقل کردیم) تخلص بنی اسمعیل و بنی اسرائیل را از ذل رقیبت اکاسره و قباصره، از **فوائد بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله الطاهرین احصاء فرموده اند، الی غیر ذلک از آنچه در تواریخ ثبت و از اخبار مستفاد است.**

اما مساوات تمام افراد ملت باشخص والی در جمیع حقوق و احکام، و شدت اهتمام حضرت ختمی مرتبت صلواته علیه و اله را در استحکام این اساس سعادت امت، از سیره مقدسه حضرتش توان فهمید.

خوبست از هر بابی نمونه ذکر شود: اول - مساوات در حقوق را از دستان فرستادن دخترش زینب حلی و زیور موروته از مادرش خدیجه سلام الله علیها را

بمدینه منوره برای فکاک شوهرش ابی العاص، نزد امیر مسلمین، و گریستن آن حضرت بمشاهده آن و بغشیدن و ارجاع تمام مسلمین حقوقشان را بآن معظمه باید استفاده نمود، که بجهت مقرر فرموده اند!! (۱)

(۱) پیغمبر اکرم (ص) قبل از بعثت بحسب میل خدیجه زینب را بابی العاص که خواهرزاده خدیجه بود شوهر داد، دختر دیگر - که رقیه یام کلثوم نام داشت - باز دواج عتبه بن ابی لهب در آمد، پس از بعثت قریش برای آنکه پیغمبر را در فشار گذارند و بزندگی سرگرمش کنند، ابی العاص و عتبه را بطلاق آنان و ادار کردند، ابی العاص با آنکه مشرک بود امتناع نمود، ابی العاص در جنگ بدر اسیر گردید (حکم در باره اسیر محارب کشته شدن و یافدیه دادن است) اکثریت مسلمانان برای تقویت مالی فدیه گرفتن را اختیار نمودند، قریش برای آزادی اسیران اموالی فرستادند که در میان آن گردنبدی بود که زینب برای آزادی شوهرش فرستاده بود، این گردن بند از خدیجه - آن زن با وفا و بزرگوار - بود که برای جهاز دخترش داده بود رسول خدا (ص) از دیدن آن سخت متأثر شد بمسلمانان فرمود این گردن بند دختر من است که برای فدیه شوهرش فرستاده اگر خواستید از حق خود در گذرید و فدیه را بر گردانید و اسیر خود را آزاد نمائید: مسلمانان چنین کردند آنگاه رسول اکرم (ص) از ابی العاص خواست که زینب را بمدینه فرستد او هم زینب را - بامشقت و ممانعت قریش بطوریکه راه را گرفتند و بهودج حمله کردند و زینب چنین سقط نمود - بمدینه فرستاد، اسلام میان این زن و شوهر جدائی افکند، از آنجا که ابی العاص مرد درستکار و مورد اطمینان بود سرمایه داران قریش اموالی برای تجارت با او میدادند، در سفریکه از شام بر میگشت مسلمانان مال التجاره قریش را گرفته و بمدینه آوردند، ابی العاص برای بازگرداندن اموال شبانه خود را بمدینه رساند و در پناه زینب قرار گرفت، چون بانك اذان برخواست و صبحگاه مسلمانان در مسجد بصف در آمدند، زینب از صف زنان بانك برداشت و گفت ای مردم من ابی العاص را در پناه خود قرار دادم. چون نماز بیابان رسید رسول اکرم (ص) بمسلمانان روی آورده فرمود آیا این سخن را همه شنیدید؟ عرض کردند آری: فرمود منم تاحال اطلاع نداشتم. (از مقررات اسلامست که بکفر مسلمانی اگر پیمانی بست

دوم - مساوات در احکام را از امر بتسویه فیما بین عباس و سرهمش عقیل (با اینکه بالمجبور به ایشانرا بجنک آورده بودند) با سایر اسراء فریش حتی در بستن دستها و بازوهایشان باید سرمشق گرفت ، که اصلا جهت فارقه و متمیزه در کار نیست . (۱)

یا کسی را پناه داد و بدیگران اعلام نموده همه باید برسیت بشناسند) آن گاه مسلمانانیکه اموال را ضبط کرده بودند احضار نموده فرمود: این شخص را می شناسید ، این اموال فیتی شما میباشد می توانید تصرف کنید ، می-توانید باو برگردانید ، آنها جزمی و کلی اموال را باو برگردانند ، ایی العاص مال را بسکه برد و جزء بجزء بصاحبانش تحویل داد و از همگی اعتراف وصول گرفت ، آن گاه کلمه شهادتین را اعلام نمود و گفت از اظهار اسلام تا بحال خود داری کردم برای آنکه گمان نرود طمع باموال شما داشته ام ، پس از آن بسوی مدینه رهسپار شد.

(۱) در جنک بدر هفتاد نفر از سران مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر شدند مسلمانان بازوهای اسیران را بایک ریسمان بسته بودند ، از جمله اسیران عباس عموی رسول اکرم (ص) و عقیل بن ایبطالب و نوفل بن حسارث بن عبدالمطلب بود ، رسول اکرم (ص) بعباس فرمود چو تومال داری برای خود و دو برادرزاده و هم پیمانان عتبه بن عمرو باید فدیة بدهی تا آزادشوی عباس گفت : قریش با کراه من را بیدان جنک کشیدند ، پیغمبر اکرم (ص) فرمود خدا باسلام تودانان تراست اگر راست میگویی جزای نیک بتو خواهد داد ، ولی بظاهر تو در سپاه مشرکین و مقابل ما بوده ای ، عباس گفت : مالی برای فدیة دادن ندارم .

فرمود : همان مالی که هنگام خروج از مکه بام الفضل سپردی و گفتی اگر در این سفر کشته شدم از آن فرزندانم فضل و عبدالله و قثم میباشد! عباس گفت : از این مطلب جز من و ام الفضل کسی آگاه نبود ، دانستم تو رسول خدائی ، اینک مالیکه بدست شما آمده بحساب آرید ،

(آن مال بیست اوقیه بود - هر اوقیه چهل مثقال طلا بحساب می آمد این مال غنیمت مسلمانان بود) فرمود : این بحساب فدیة نمی آید ، آن گاه عباس برای خود صد اوقیه و برای سه تن دیگر هر کدام چهل اوقیه فدیة داد و آزاد شدند .

سیم - درجه مساوات در مقاصه و مجازات را از برهنه فرمودن دو کتف مبارک بر فراز منبر در همان قرب از تعال با اشتداد مرض و حاضر فرمودن تازیانه یا عصای مشوق برای مقاصه نمودن سواده (بمحض ادعای آنکه در بعض اسفار هنگامیکه برهنه بوده تازیانه یا عصای مزبور ، از ناله تجاوز و بکتفش رسیده) و بالاخره قناعت او بیوسیدن خاتم نبوت که در کتف مبارک بود (۱۶) و از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای استحکام این اساس مبارک محالی را فرض ، و فرمود اگر از صدیقه طاهره سیده النساء فاطمه زهراء

(۱) این داستان را در کتب معتبره چنین آورده اند :

رسول اکرم (ص) در مرض موت بلال را امر نمود تا مسلمانان را در مسجد جمع نماید ، آنحضرت در حالی که عمامه بر سر داشت و بر کمانی تکیه داده بود وارد مسجد شد و بر فراز منبر نشست ، پس از آنکه رنج های خود را در راه دعوت بیاد آورد فرمود :

امر حتمی پرورد گار است که از هیچ نوع ظلمی نگذرد ، شما را بخدا سو گند هر تن از شما بر من حق و مظلّمه دارد بیایستد و حق خود را بستاند . اگر در این سرا در معرض قصاص در آیم خوشتر است از قصاص در در آخرت و در برابر پیغمبران و فرشتگان ، مردی - بنام سواده بن قیس - از میان انبوه مسلمانان برخاست و گفت : یا رسول الله پدر و مادرم قربان تو باد : آنروزیکه از طائف بازمی گشتی ، و بر شتر غضبنا سوار بودی من با شما رو برو شدم ، تازیانه - یا عصارا - خواستی بر شتر زنی بر شکم من فرود آمد ، رسول اکرم (ص) بلال را فرمود تا از خانه فاطمه علیها السلام تازیانه را بستاند ، بلال با بانگ رسامی گفت : کیستکه پیش از رسیدن روز جزاء خود را در معرض قصاص آرد؟! این محمد است ، که خود را در معرض قصاص در آورده !!

بلال تازیانه از فاطمه علیها السلام گرفت و بر رسول خدا (ص) تقدیم کرد ، آنحضرت بسوی مردم متوجه شد ، فرمود : پیر مرد کجاست؟! عرض کرد اینک حاضریم ، فرمود هر گونه خواهی قصاص نما ، تا راضی شوی: پیر مرد نزدیک آمده عرض کرد: بدنت را برهنه نما: دهان و گونه خود را ببدن پیغمبر متصل کرد و گفت: بمحل قصاص بدن پیغمبر پناه میبرم از روز هولناک آتش رسول اکرم (ص) فرمود : در میگذری ، یا قصاص می نمائی گفت: عفو میکنم ، فرمود: خداوند از تو در گذرد چنانکه از پیغمبرش محمد در گذشتی !!

صلوات الله علیها ، سرقت سرزند ، دست مبارکش را قطع خواهیم نمود ، باید استنباط نمود که بکجام منتهی و تاچه اندازه برای امتش آزادی در مطالبه حقوق را مقرر فرموده اند !!

برای احیاء همین سنت و سیره مبارکه و محبوبت تفضیل در عطاء ، و استرداد قطایع و تیولان ، و برپاداشتن اساس مساوات بود ، که در عصر خلافت شاه ولایت علیه افضل الصلوٰة و السلام آنهمه فتن و حوادث برپا شد ! حتی بزرگان اصحابش مانند عبدالله عباس و مالک اشتر و غیرهما برای اطفاء نواثر فتن فی الجمله رفتار بسیره مجدده سابقین را در عطاء و قسمت و تفضیل سابقین بدرین و مهاجرین اولین و امهات مؤمنین را بر لاحقین تابعین و ایرانیان تازه مسلمان از حضرتش استدعاء نمودند و آنچنان جوابهای سخت شنودند (۱)

(۱) برنامه حکومت امیر المؤمنین علی (ع) انقلاب ، و هدفش تأسیس نظام اجتماعی از روی نقشه قرآن و تربیت عقلی و نفسانی مسلمانان بود ، رسیدن باین هدف تنها از طریق انقلاب و زیر و رو شدن وضع حاضر میسر بود ، زیرا اشراف رباخوار قریش و بنی امیه با روح طبقاتی و سود پرستی در برابر قدرت اسلام تسلیم شده و باهمان روح و فکر زیر پرده دین خود را پنهان نمودند و از همان اوان شکست و زمان حیات پیمبر (ص) برای تجدید حیات بدستبندی و فعالیت مشغول شدند ، حکومت معاویه مطرود در شام زمان خلیفه ثانی اولین موفقیت برای آنان بود ، کشته شدن عمر - که از روی قرآن دست این حزب در کار بوده - دومین موفقیت شد ، و تأسیس شورای خلافت - با آن ترتیب ! موفقیت را تکمیل نمود ؛ - امیر المؤمنین علی - خود را در برابر جاهلیت در زیر پرده دین میدید ، در چنین وضع مسامحه و سیاستمداری معمول مخالف منظور بود ، او باید مانند صدر اسلام قیام کند و مسلمانان محروم و مرعوب را جان بدهد و بر باسازد ، و نو مسلمانان عرب و ایران و روم را بحقیقت و هدف گم شده اسلام آشنا سازد و حق را از باطل که باهم آمیخته بود جدا گرداند ، بهمین جهت مردان سیاسی آنروز (مانند مغیره بن شعبه) و امروز (مانند بعضی نویسندگان مصری) علی را مرد سیاست میدانند ! حق همین است ، و برخلاف منظور آنان نقطه بارز شخصیت و فصل ممیز علی (از جهت اجتماعی) همین است مردان سیاست حق و باطل و راست و دروغ و خیانت

داستان حدیده و محماة در جواب یکصاع گندم خواستن بر ادرش عقیل ، و عتابهای مکمله مقام عصمت بفرزندش سیدالشهداء علیه السلام برای استقر اضن یک مدعسل از بیت المال - که معاویه با آن عداوت از شنیدن آن گریست و گفت آنچه گفت : و عاریه مضمونه خواستن یکی از بنات طاهرات گردن بندی از بیت المال و آن

و عدالت را باهم می آمیزند تا مرد مرا بفریند و بر مر کب شهیدان خود سوار باشند ، ولی مرد حق و انقلاب خود را بآب و آتش میزند تا حق باقی باشد و چشم حاضرین و آیندگان باز شود ، این منطق را آنطور که هست ، نه این عباس فقیه محافظه کار درک میکنند و نه احمد امین نویسنده کتب بسیار ! اینها تصور میکنند باخلوت نمودن باعلی (ع) یا پیام تاریخی چیزی بر علم علی می افزایند ، با آنکه در سراسر کلمات علی بصیرت الهی او را می نگرند ، و برنامه آغاز حکومتش را روشن می شنوند :

در خطبه آغاز خلافت خود - که باین جمله شروع می شود : ذمتی بما اقول هیته - صریحا میگوید : ذمه من عهده دار گفتار من است ، کسانی که عبرت های تاریخی را - که درباره عاقبت خود پرستان و جنایتکاران است - با چشم باز بنگرند و بمنطق صریح تاریخ گوش بدهند ، تقوا آنان را از فرورفتن در مطالب شبهناک باز میدارد ! هشیار باشید : که ابتلاء امروز شما همان ابتلاء آغاز بعثت است که دوباره برگشته ! بآن خداوندیکه پیمبر را برانگیخت سخت (در این حکومت) زبروز بر خواهید شد و بشدت غربال می شوید ، تا طبقه پائین مانده بیالا آیند ، و طبقه بالا بزبروزند ، عقب ماندگان که حق تقدم دارند جلو افتند ، و پیش افتادگان که حق تقدم ندارند عقب روند . بخداوند باندازه سرسوزنیکه در بدن بغلگد کتمان نمیکنم و نه دروغ میگویم ، من باین موقعیت امروز خود بطور واضح آگاه شده ام ! آگاه باشید غلط کاری ها (استبداد برمی ها و خودکامی ها) اسبان سرکش و چموشی هستند که لجامش گسیخته و سوارها را یکسره پیرتگاه آتش ساقط می نمایند ، و تقوی مر کب آرامیست که زمامش بدست سوار است و او را آرام آرام بسوی بهشت سوق میدهد ، حق است ، و باطل ، برای هر کدام طرفدارانی هست ، اگر باطل حکومت کند پیش آمد تازه نیست ، از پیش چنین بوده ، و اگر یاران حق اند کست چه بسا با پشتیبانی روی آید .

فرمایشات صخره صماء شکاف (۱) الی غیر ذلک از آنچه در کتب سیر مسطور و موجب سر بزیری تمام مدعیان بسط عدالت و مساوات است!!
اینها همه برای حفظ این رکن اعظم و خروج از عهدۀ مسئولیت مرتبۀ

در خطبه شقیه پس از آنکه علت سکوت را در ابتداء و وضع خود را در زمان خلفاء ورنک و آثار حکومت هریک را تشریح می نمایند، در پایان سبب قبول زمامداری را بیان میکند: آری بخداوندی سوگند که دانه را در زیر توده خاک سرشکاف می نماید و نسیم حیات را در باطن جنین می دمد، اگر حضور حاضر (خداوند، یا کسانی که حاضر برای فداکاریند) و قیام حجت بوسیله وجود یاران فداکار نبود، و اگر نه این بود که خداوند از علماء ربانی پیمان شکست ناپذیر گرفته: که بر پر خوری، ظالم و گرسنگی مظلوم هیچ قرار نگیرند، من زمام این شتر خلافت را بگردنش می افکنم و آن را رها می کردم بهر جا خواهد برود!...

و در سخن ۴ که در باره وفاء و راستی است، میگوید: مادر روزگاری واقع شده ایم که بیشتر مردم فریب کاری و نرنک سازی را زیر کی می پندارند، و مردمان جاهل چنین کسان فریبکار را سیاستمدار بشمار می آورند، و خدا بکشد اینهارا! مرد هوشمند بزیر و رو و جهات مختلف هریش آمدی بصیرت دارد ولی امر و نهی خداوند مانع اقدام او می باشد باینجهت پس از بصیرت و قدرت عمل از آن چشم می پوشد، ولی کسیکه در دین بصیرت کامل ندارد از اینگونه فرصت استفاده میکند!!

در سخن ۱۵ - در باره قاطع عثمان - آنچه از اموال و سرزمین ها که بکسان و وابستگان خود بخشیده بود - میگوید: بخدا سوگند - تا آنجا که قدرت دارم - این اموال را خواهم برگرداند - گرچه این مال بکا بین زنان و بخرید کنیزان مصرف شده باشد، چون در عدالت دست همه باز است، کسانی که عدل آنها را در فشار گذارد و ناراحت نماید، جور بیشتر در مضیقه شان خواهد گذارد!

(۱) در یکی از سخنان نهج البلاغه امیر المؤمنین (ع) میگوید: بخدا سوگند اگر روی خارهای جان خراش شب را بروز رسانم و باغل و زنجیر

بر آنست، برای پیروی و متابعت همین سنت و سیره مأخوذه از انبیاء و اولیاء علیهم افضل الصلوة والسلام است که در این عصر فرخنده (که عصر سعادت و بقضت و انقضاء دوره اسارت و انتهای سیر قهقرائی اسلامیانش بعونه تعالی

روی زمین کشیده شوم برای من گوارا تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بیعضی از بندگان ظلم کرده باشم.. آنگاه میگوید: بخدا سوگند عقیل را دیدم که دست بگریبان با فقر شده، نزد من آمد و بیکصاع از گندم شما درخواست نمود، بچهای عقیل را دیدم رنک پریده و چرکینند، عقیل درخواست خود را تکرار کرد، گوش دادم، گمان کرد دنبال خواهش های او میروم و دینم را با او می فروشم و از روش خود منحرف می شوم، این دفعه قطعه آهنی را تفتیده نمودم و ببدن عقیل نزدیک کردم تا عبرت گیرد، ناگهان ناله جان خراشی بر کشید، باو گفتم، کسان بعزایت بنشینند! تو از یک قطعه آهنی که دست انسانی بشوخی آنرا سرخ کرده، چنین می نالی: و من را بطرف آتشی می کشانی که غضب خدای جبار آنرا بر افروخته، تو از اندک آزاری چنین می نالی من از زبانه آتش تنالم!؟

از این عجبت! راهزن شبی بود که بر من شبنخون زد!! ظرف پوشیده با خود آورد، که نمجونی بود، در نظر من آنرا با آب دهان مارگزنده یا قبی آن آمیخته بودند (شیرینی و حلوائی بود که اشعت بن قیس شاهزاده اشرافی عرب شبانه بخانه علی (ع) فرستاده بود، تاراه باید و ولایت یک استان بزرگی مانند آذربایجان را بچنگ آورد و خون مرد مرا بسپد!!) گفتم صله یاز کوه یا صدقه است؟! گفت هیچکدام، هدیه ناقابل است! گفتم: مادران داغدار در عزایت شیون کنند: آبا آمده من را از دین خدا بفریبی؟! آیا مخبطی؟ دیوانه؟ هذیان میگوئی؟ والله اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر رنک خود دارد بمن دهند، در مقابل آنکه خدا را بمعصیت نمایم در باره موزچه ای که پوست دانه جویرا - که حق اوست - از او بستانم چنین کاری نمیکنم...

داستان گرد نبند را که در متن کتاب اشاره شده، طبری با سلسله سند خود

از ابن ابی رافع کلیددار بیت المال امیر المؤمنین علیه السلام باینصورت نقل

باید شمرده) ربانین قهء روحانین ورؤساء مذهب جمفری علی مشیده افضل الصلوة والسلام هم در استقذار حریت و حقوق مفصوبه مسلمین و تخلین رقابشان از ذل رقیب و اسارت جائزین همان همت مجدانه را مطابق همان سیره مقدسه مبارکه مبدول و بر طبق دستور مقرر در شریعت مطهره: مالا یدرک کله لا یترک کله، در تحویل سلطنت جائزه غاصبه از نحوه اولی (که علاوه بر تمام خرابیهای عیانیه اصل دولت اسلامیة راهم با نقراض عاجل مشرف نموده است) نحوه ثانیه که حاسم اکثر مواد فساد و مانع استیلاء کفره بر بلاد است، بذل مهجه و مجاهدت لازمه در حفظ بیضه اسلام را مصرف فرموده و میفرمایند، بدیهی است تنبیه غیر تمندان اسلام با آزادی رقابشان از رقیب جائزین و مشارکت و مساواتشان در تمام نوعیات مملکت با غاصبین ویی بردن بخطر اتر مرتبه بر استبداد و فعال مایشاء بودن ظالمین برای جدشان در طلب و شوقشان بمطلب اعظم وسیله و اقوی سبب است، لهذا همان شعبه استبداد دینی با قضاوتی همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را با ستم حفظ دین قدیم و حدیثا متکفل بوده و هست و خطاب مستطاب: **ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون (۱)** را مانند مخاطبین اولین آن پس پشت انداخت و این دو اصل سعادت و سرمایه حیات امت را (که دانستی حفظ حقوق ملیه و مسئولیت و لایه و غیرها همه مترتب بر آنها است) محض تنفر و صرف قلوب ویی بردن ملت بمطلوب بصورتهای زشت قبیح دیگر جلوه گر ساخت! اما حریت مظلومه مفصوبه ملت

→ کرده؛ گوید: **امیر المؤمنین** وارد خانه شد دید یکی از دخترانش گردن بندی بخود آراسته، آنحضرت گردن بند را می شناخت که جزء بیت المال است، فرمود بخداوند سوگند دستش را قطع میکنم!! چون دیدم امیر المؤمنین جداً ایستادگی می نماید، عرض کردم یا امیر المؤمنین: بخدا سوگند من آنرا بگردن دختر برادر خود بسته ام، تا من نداده باشم چگونه و از چه راه میتواند بردارد، آننگاه حضرت آرام و ساکت شد. در اخبار ما اینطور است که: گردن بند را بعنوان عاریه با ضمانت خواست و آنحضرت تهدیدش فرمود،

(۱) آیه - ۴۰: سوره بقره - ترجمه: حق را لباس باطل نبوشانید تا حق را زیر پرده کتمان نبوشانید با آنکه خوب میدانید.

از ذل رقیب جائزین را (که دانستی از اعظم مواهب الهیه عراسه بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجره ملمونه بنی العاص، و استقذارش از غاصبین از اهام مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام بود) بموهومش خواندن قناعت نکردند و بصورت بی مانمی فسقه و ملحدین در اجهار بنکران و اشاعه کفریات و تجری مبدعین در اظهار بدع و زندقه و الخادش جلوه دادند، حتی بیحجاب بیرون آمدن زنان و نحو ذلک از آنچه بداستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی ربط تراست (و مسیحیان بواسطه منع مذهبی نداشتن از آن، چه دولتشان مثل روس مستبده باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شورویه علی ای حال در ارتکابش بلا مانعند) از لوازم و مقتضیات این حریت مظلومه مفصوبه شمرند؛ و اما مساوات در قوی و حقوق و سایر نوعیات را (که شنیدی اشرف کاینات صلی الله علیه و اله محض استحکام این سعادت امت، کتفهای مبارک را در چنان حال شدت مرض برای استیفاء قصاص ادعائی گشود و حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام هم برای رفع یدن فرمودن از آن و تسویه فیما بین سابقین بدرین بسا ایرانیان تازه مسلمان، آنهمه محتنها کشید تا عاقبت در محراب عبادت شربت شهادت نوشید) بصورت مساوات مسلمین با اهل ذمه در ابواب توارث و تناکح و قصاص و دیاتش در آوردند، و بلکه مساواة اصناف مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و صحیح و مریض و مختار و مضطر و مؤسر و معسر و قادر و عاجز الی غیر ذلک - از آنچه اختلاف آنها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و بداستان مشروطیت و استبداد از فلک اطلس ابد است، اهام از مقتضیاتش شمرده اند.

بالجمله چون سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و مسئولیت مقومه آن و حفظ حقوق ملیه همه، منتهی باین دو اصل است - لهذا این دو موهبت عظمای الهیه عراسه را بچنین صور قبیح در آوردند، غافل از آنکه آفتاب را بکل اندودن محال و دهنه دریای نیل را به بیل مسدود ساختن از ابلهی است ملت ایران هر چند چشم و گوش بسته و از مقتضیات دین و ضروریات مذهب بواسطه گمان ماها بیخبر، و بحقوق ملیه و آزادی از این رقیب ملمونه و مساوات با غاصبین حریت، و حقوقشان بی برده و جز مسخریت برای خوش گذرانی و چپاول مفت خوران معمم و کلاهی، رتبه و مقامی برای خود تصور نکرده، حتی بی ربط بودن این امور را با اساس مشروطیت و تحدید استبداد

جا این هم بر نهورده باشند، مهذا کله اینقدار را خوب میفهمند که اینهمه جانبازبهای عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت بطبقاتهم، من العلماء والاخیار والتجار و غیرهم، در استنقاذ حریت و مساوات، برای فرستادن نوامیس خود بی حجاب بیازار و مواصلا با یهود و نصاری و تسویه فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نعوذک در تکالیف، و بی مانعی فسقه و مبدعین در اجهار بسنگرات و اشاعه کفریات و اشباه ذلک نخواهد بود، و رؤساء و پیشوایان مذهب هم جز بر آنچه حفظ بیضه اسلام و حراست ممالک اسلامی بران متوقف باشد چنین احکام اکیده و تصریح بآنکه مخالفت بمنزله محاربه با امام زمان ارواحافداه است نخواهند فرمود، این دسته جباریه و طواغیت امت و ماجیان احکام شریعت و رواج دهندگان انحاء فسوق و فجور در مملکت راهم خوب شناخته و میدانند که در این ارتکابات شنیعه چنگیزی جز حفظ مقام مالکیت رقاب و فاعلیت مایشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل، مقصد و هم دیگری اصلا بخاطرشان نرسیده و در نظر ندارند، و هم چنین اتصاف ما دسته ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی راهم - بتمام اوصافیکه در روایت احتجاج برای علماء سوء و راه زنان ذین مبین و گمراه کنندگان ضعیفای مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه میفرماید: **او لئک اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید اذعنه الله علی الحسین علیه السلام** (۱) که اینبغی فهمیده و میدانند: که از این درجه ممدستی با ظالمین در دهان چه و مقصدمان چیست؟! **خود را در عنوان آیه مبارکه: و اذا اخذ الله میثاق الذین او تو الکتاب لتبینته للناس ولا تکتمونه فنبذوه و راء ظهورهم و اشتروا به ثمناً قلیلاً فبئس ما یشررون** (۲) مندرج ساختیم و بالاخره جز افتتاح ابدی و خزی دارین و عذاب الیم الهمی سودی نخواهیم برد - **سنة الله فی الذین خلوا**

(۱) ایندسته علماء ضررشان برضعفاء شیعه بیشتر است از سیاه یزید

بر حسین علیه السلام !!

(۲) آیه ۱۷۴، سوره آل عمران است: **آنکاه که خداوند از کسانیکه**

با آن کتاب داده بود پیمان محکم گرفت که آن کتاب را آشکارا برای مردم بیان کنند و کتمان نمایند ولی پیمان خدا را پشت سر افکنند، و آنرا بیپاه اندکی فروختند، پس بدمامله ایست که پیوسته انجام می دهند !!

من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلاً - (۱) خوبست عنان قلم را از شرح این فضیلت که بتماتش هر چه باشد باز هم عامد نوع است گرفته، کشف حقیقت این مغالطات را بموقع خود احاله و بفهرست مندرجات فصول پنجگانه، مقدمه را ختم کنیم و اجمال آن بدین ترتیب است (۲) :-

(۱) این روش خداوند در باره کسانیکه پیش از این گذشته اند و برای روش خداوند تغییری نمی یابی .

(۲) خلاصه مطالبیکه در مقدمه بیان شده از اینقرار است:

۱- بدیهی است که نظام اجتماع وابسته بحکومت است و آن حکومتی میتواند حافظ حقوق و شئون باشد که قیام بافکار و معتقدات عمومی داشته باشد والا نتیجه تجزیه قوا واضمحلال است، و معنای حفظ بیضه اسلام - یعنی حدود و حقوق اجتماعی که مانند باروئست برای حفظ حقوق و منافع افراد - همین است و علماء دین آنرا از مهمترین واجبات می شمارند،

۲- حکومتی که متکی بنوع باشد دارای دو وظیفه اساسی است :

اول، حفظ نظامات داخل و هر طبقه و فردی را در حدود خود نگاهداشتن و هر ذبحقی را بحق خود رساندن است، دوم، حفظ از مداخله بیگانگان و تعدید مطامع آنان از راه قوای دفاعی و طرق سیاسی، باینجهت پادشاهان صالح پیوسته از نظرهای علمی و قانونی علماء و دانشمندان از قدیم استفاده مینمودند، شریعت مقدس اسلام با قوانین و حدود دقیق و الهی نواقص را تکمیل و وظائف را مبین کرده است

۳- روی همین میزان سلطنت بدو نوع تقسیم می شود . تملکیه: این نوع سلطنت مقید بقورات و حدود نیست روی رای شخص و هواهای نفسانی حکومت مینماید، یعنی نخست در داخله نفسانی خود مستبد است و مصلحت فرد و نوع - یا عقل و عواطف شریف - محکوم هوس و شهوت است، آنکاه نسبت بملت و کشور مستبد می باشد، مرد مرا با اموال و نوامیشان ملک شخصی خود مینماید و سراسر شئون دینی و اجتماعی و اخلاقی را قربانی خود مینماید (اینگونه مردم را قرآن کریم در آیه - ۲۰۰ - سوره بقره این طور تریف مینماید: **بعضی از مردمنده که سخنان جالب آنها مردم را می فریبند با آنکه**

اول - آنکه حقیقت سلطنت مجموعه در دین اسلام و سایر شرایع و ادیان بلکه نزد حکماء و عقلاء غیر متدینین عالم قدیم و اخیراً همه بوجه ثانی
• مجموعه و تحویش بوجه اول مطلقاً از بدع ظالمانه طواغیت امم و اعصار است

شخصی لجوج، و خصم مردم است چون از این راه زمام کار را بدست گرفت می کوشد در زمین هر نوع فسادی ظاهر سازد با آنکه خداوند فساد را دوست نمیدارد، چون باین شخص گفته شود خداوند نظر خدا را ملاحظه داشته باش و پرهیز، بر چموشی و طغیانش افزوده میشود. نوع دوم سلطنت ولایتیه، این مقابل اولست که فقط حافظ حقوق و حدود است و جز ولایت در امور و اجراء قوانین امتیازی ندارد و برای مردم است، (درجه عالی این نوع حکومت فداکاری و قربانی شدن در باره اجراء قوانین و مصالح نوع است، چنانکه قرآن کریم بعد از تشریح شخصیت خطرناک مستبد و بدست آوردن قدرت و نتیجه شوم این حکومت در آیه بعد مقابل آنرا با دو جمله جامع و کامل بیان میفرماید: بعضی دیگر از مردمنده جان و سرمایه نفسی را میفروشند برای اجراء حق و بدست آوردن موارد رضایت خداوند، و خداوند بسیار مهربان است ببندگان - گویا اشاره است باینکه اینها شایه رحمت و رافت حقند، اگر مردم خود را برای پذیرش مستعد نمایند)

۴- پس این دو قسم سلطنت بحسب حقیقت و آثار از هم جدا می باشد چه اول مبتنی بر قهر و غلبه و استیلاء و قربانی نمودن دیگران برای شہوات فرداست، و دوم، مبتنی بر ولایت بر امور و امانت داری نوعی است و تصرفاتش محدود میباشد، چه اصل سلطنت بحق باشد یا بقصد، و چون وظیفه امانت داری دارد بآنندک انحراف، تمام ملت حق مؤاخذه دارند از این جهت این نوع سلطنت را محدوده و مسئوله میگویند، با آنکه طبع عمومی بشر سرکشی و استبداد است، آیا وسیله برای پیدایش چنین سلطنت هست؟ - بهترین وسیله همان است که شخص والی و سلطان دارای عصمت نفسانی باشد که فقط اراده خداوند بر او حکومت نماید - با قسط نظر از این، گاهی ممکن است مردمان عادل یافت شوند، ولی این دو، عدمیت ندارد

دوم - آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظائف مذکور هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و

و از اختیار عموم هم خارج است، آنچه در اختیار و موجب تکلیف است و میتواند سایه از آن حقیقت باشد، متوقف بر دواصل است.

اول - تعیین حدود و وظائف والی و طبقات دیگر که خروج از آن حدود و وظائف موجب انزال هر یک از متصدیان باشد نظیر باب امانت در فقه که بآنندک خیانت امین، خود بخود معزول است، و برای مشروعیت این حدود و وظائف عدم مخالفت با شرع کافیست.

دوم - گماشتن هیئت نظاره و مسدده (بکسر دال) یعنی انتخاب مرد - می از عقلاء و صلحاء که با مورسیاسی و بین المللی آشنا باشند، تا نظارت در جریان داشته باشند و مانع تجاوز از حدود شوند، اینها دماغ متفکر کشور و مجلس محل آنان میباشد، دولت مسئول آنان و آنان مسئول ملت میباشند مشروعیت انتخاب و اعمال این هیئت بحسب اصول اهل سنت و جماعت که اهل و عقدا اولوال الامر میدانند بوسیله نفس انتخاب است، و اما بنا بر اصول ما امامیه که اینگونه امور را از وظائف نواب امام میدانیم، باین است که یا مجتهدین در میان انتخاب شده گان باشند یا مجاز از طرف مجتهدین باشند، دواصل مقدس حریت - یعنی آزادی از اراده فرد - و مساوات - یعنی مشارکت همه مردم در حقوق، بوسیله این اساس محقق میشود و حق مراقبت و مسئولیت متصدیان از فروع این دواصل است و پیشرفت محیر العقول اسلام در صدر اول بوسیله اجراء همین مسئولیت و مراقبت بود که در زمان استیلاء بنی امیه مسلمانان از هر دو منحرف شدند.

۵- در کلام مجید الهی و سخنان ائمه تن دادن باراده شخص عبودیت شمرده شده - و مبارزه انبیاء برای آزادی بشر از عبودیت غیر خدا بوده - این عبودیت دو قسم است: یکی عبودیت در برابر سلاطین و دیگر در برابر سران ادیان در اینجامؤلف بزرگوار شواهدی از قرآن و سخنان اولیاء برای بیان

غضب اندر غضب است بنحوه ثانیه و تجدید استیلاء جوری بقدر ممکن واجب است؛ و یا آنکه مفصویت موجب سقوط این تکلیفست؟
سیم - آنکه بر تقدیر لزوم تجدید مذکور آیه همین مشروطیت رسمیه که دانستی رکن مقوش دواهر و وسیله تجدید منحصر در آنست متعین و خالی از محذور است یا نه؟

چهارم - در ذکر بعضی از وسوس و مغالطات القائیه و دفع آنها.
پنجم - در بیان شرایط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این باب و وظیفه عملیه آنان بر وجه اجمال.

فصل اول - در توضیح امر اول و کلام در آن در دو مقام است:

اول - در بیان اصل محدودیت استیلاء و سلطنت معموله در جمیع شرایع و ادیان با قامه همان وظائف و مصالح لازمه نوعیه .

→ ایندو نوع عبودیت آورده -

۶ - در صدر اسلام چنانکه مراقت اجراء میشد ورقبت و عبودیت در میان نبود ، اصل مساوات ملت با والی هم بادقت و صریح اجراء میشد - شواهدی از سیره مقدسه پیمبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین در اینجا ذکر شده -

۷ - قیام علماء حقیقی دین و مسلمانان غیور برای پیروی از کتاب و سنت و احیاء حدود و قوانین مقدس اسلام است ، ولی شعبه استبداد دینی برای حفظ استبداد سیاسی این حقیقت را بصورت دیگر جلوه میدهند و حق را لباس باطل می پوشانند : مثلاً میگویند موجب تجری فساق و بی حیای و تهتك زنان می شود ، (با آنکه اگر آنطور که منظور علماء بود مشروطیت اجراء می شد مانع این فسادها میگردد ، این فسادها را مستبدین در پشت سنگر قانون ترویج نمودند) و اینها حریت را با بنگونه چیزها ، مساوات و ایتساوی تمام افراد بالغ و نابالغ و کافر و مسلمان تفسیر مینمایند با آنکه اینها اوتباطی باصل حریت و اساس مشروطیت ندارد .

دوم - در کشف درجه این محدودیت و حقیقت آن .

اما امر اول : از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر وهویداست : چه بعد از آنکه دانستی اصل تأسیس سلطنت و ترتیب قوی و وضع خراج و غیر ذلك همه برای حفظ و نظم مملکت و شبانی کله و تربیت نوع و رعایت رعیت است ، نه از برای قضاء شهوات و در کمالات گران آدمی خوار و تسخیر و استعباد رقاب ملت در تحت ارادات خود سرانه ، لامحالہ سلطنت معموله در هر شریعت و بلکه نزد هر عاقل چه بحق تصدی شود یا باغتصاب ، عبارت از امانت داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ واقامه سایر وظائف راجعه به نخبهانی خواهد بود ، نه از باب قاهریت و مالکیت و دل بخواهانه حکمرانی در بلاد و فیما بین عباد ، و فی الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذی حقی بحق خود است ، نه از باب تملك دل بخواهانه و تصرف شخص متصدی ، از این جهت است که درلسان ائمه و علماء اسلام سلطان را بولی و والی و راعی ، و ملت را برعیت تعبیر فرموده اند ، از روی همین مبنی و اساس ، حقیقت سلطنت عبارت از ولایت بر حفظ و نظم و بمنزله شبانی کله است ، لهذا بنصب الهی عزاسمه ، که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایاتست موقوف ، و تفصیل مطلب بمباحث امامت موکول است ؛ چونکه دانستی قهر و تسخیر رقاب ملت در تحت تحکیمات خود سرانه ، علاوه بر آنکه از اشنع انحاء ظلم و طغیان و علو در ارض و اغتصاب رداء کبریائی و باهم مقاصد انبیاء علیهم السلام هم منافست ، پس اهمال و سکوت از قلع چنین شجره خبیثه در هیچیک از ادیان سابقه هم اصلاً محتمل نخواهد بود ، بلکه از آیه مبارکه :